

## اولین بار بود که اشک شهید رجایی را دیدم

دکتر هادی منافی وزیر بهداشتی وقت روایت کرد: وقتی من رسیدم سرچشمه، دیدم از دفتر حزب، از آن ساختمان بزرگ دیگر چیزی باقی نمانده و همه جا ویران شده. جنازه حاضران در مجلس همه جا دیده می‌شد و همه مشغول آواربرداری و امداد رسانی بودند. می‌گفتند تعدادی از جنازه‌ها را برده‌اند اما تا جایی که می‌شد دید زمین پر از جنازه بود و شدت انفجار هم به اندازه‌ای که بیشتر پیکرها سالم نبودند. من آنجا دنبال شهید بهشتی گشتم که او را پیدا نکردم و گفتم که تعدادی

از اجساد را منتقل کرده‌اند به بیمارستان شفا یحیائیان. بدین ترتیب من سریع خودم را آنجا رساندم. من رفتم داخل سردخانه، از این سردخانه‌هایی بود که هر طرف چهار طبقه کشو داشت، دیدم داخل



یکی از کشوها، پیکر شهید بهشتی را و در بقیه کشوها پیکر دیگر شهدای آن حادثه را گذاشته‌اند. پیکر شهید بهشتی طوری بود که به خاطر شدت انفجار فقط سر و صورت اش از سینه به بالا سالم بود و از بقیه پیکر ایشان چیزی باقی نمانده بود. من وقتی ایشان را دیدم با شهید رجایی تماس گرفتم و ماجرا را اطلاع دادم و گفتم آقا جریان این است. ایشان گفت که خودم هم باید بیایم ببینم. گفتم پس سریع خودتان را برسانید چون می‌خواهند پیکر شهدا را به پزشکی قانونی منتقل کنند. شهید رجایی خیلی سریع خودش را رساند و با هم رفتیم پیکر آقای بهشتی و چند نفر دیگر از دوستان را دیدیم. من آنجا برای اولین بار بود که اشک شهید رجایی را دیدم. ایشان با اینکه خیلی قوی و خوددار بود اما آنجا دیگر این وضعیت را که دید دیگر نتوانست روی پاهایش بایستد و برایشان صندلی آوردیم و نشست.

# انفجار هفت تیر

آقای دانیالی رئیس دفتر ایشان در دفتر تصدی پست نخست‌وزیری با اشاره به کار بیش از حد و شبانه‌روز شهید رجایی در نخست‌وزیری می‌گوید: او [شهید رجایی] مجبور بود به طور تمام وقت در نخست‌وزیری بماند و حتی شب را نیز در نخست‌وزیری بخواهد و بدین لحاظ من هم مجبور بودم برای تنظیم کردن کارهایشان

با ایشان باشم، ما قبل از اینکه ایشان را به عنوان یک مسئول و نخست‌وزیر بدانیم به چشم یک برادر و معلم بزرگتر با او برخورد می‌کردیم. همه برخوردها و حرکاتش برای ما به عنوان یک درس بود. همیشه ساعت ۵ صبح کارش را شروع می‌کرد. موقع نماز که می‌شد هرکاری که داشت رها می‌کرد و

نماز می‌خواند. ایشان خیلی خونسرد بود. هیچ وقت در کارها عجله‌لانه تصمیم نمی‌گرفت. در برخوردهایی که بنی‌صدر با ایشان داشت با حالت خاصی با او روبه‌رو می‌شد و هیچ وقت عصبانی نمی‌شد. همین طرز برخورد بود که بنی‌صدر را بسیار ناراحت می‌کرد.

شهید رجایی همیشه در برخورد با مردم به کارمندان سفارش می‌کرد و می‌گفت ما مثل کاسه پا شکسته می‌مانیم و این مردم ما را به اینجا رساندند مبدا طوری با مردم برخورد شود که از این انقلاب و دولت بی‌اعتماد شوند و اگر این کار پیش بیاید باید فاتحه انقلاب را بخوانیم.

## توصیه امام به شهید رجایی پس از شهادت شهید بهشتی

رئیس دفتر شهید رجایی روایت می‌کند: او هفته‌ای سه بار شبانه و تنها به طور ناشناس در جنوب شهر به خیابان می‌رفت و از نزدیک وضع مردم و کمبودها را می‌دید و در اجتماعات زیاد شرکت می‌کرد. پس از شهادت شهید بهشتی امام دستور فرموده بودند که دیگر ایشان در اجتماعات کمتر شرکت کنند و سعی کنند از نخست‌وزیری بیرون نروند و بعد از این جریان دیگر همیشه شب‌ها در نخست‌وزیری می‌خوابید. اتاق خوابش یک اتاق ۲ در ۱ بود که برای خوابیدن از یک رختخواب و یک مکتا و یک پتو استفاده می‌کرد. غذای ایشان اغلب نان و ماست بود، اگر میوه‌ای



می‌آورد تأکید می‌کردند اول دیگران بخورند و بعد خودش بخورند. دانیالی درباره واکنش شهید رجایی به انفجار هفت تیر می‌گوید: روز انفجار حزب، جلسه شورای عالی دفاع از ساعت حدود ۳ بعدازظهر در دفتر نخست‌وزیری شروع شده بود و قرار بود شهید رجایی بعد از پایان جلسه شورای عالی دفاع به حزب بروند و در آن جلسه شرکت کنند که بعداً از رفتن به حزب منصرف شدند. ساعت ۸ و نیم بود که به ما خبر دادند در دفتر حزب انفجار رخ داده. آقای رجایی پس از آگاه شدن از جریان انفجار از من در مورد آقای بهشتی سؤال کرد

که در آن جلسه بوده یا نه؟ و بسیار نگران بودند و با پخش خبر انفجار، تمام وزاری که در جلسه شورای عالی دفاع شرکت داشتند با یک حالت نگران کننده بیرون ریختند.

## شدت غم از دست دادن شهید بهشتی

آقای رجایی با این مسأله بسیار خونسرد برخورد کردند و افراد را جمع کرده و با آنها صحبت کردند که نباید دلهره و اضطراب و نگرانی در شما به‌وجود بیاید زیرا این چیزی است که دشمن می‌خواهد و به آنان دل‌داری داد و ساعت ۱۲ و نیم بود که آقای دکتر منافی خبر دادند آقای بهشتی هم شهید شدند و ایشان به بیمارستان رفت تا از نزدیک جنازه شهید بهشتی را ببیند و به گفته یکی از برادران محافظ ایشان وقتی که در سردخانه بیمارستان جنازه شهید بهشتی را از نزدیک دید از حال رفت و کمرش را گرفت و بعد از این قضیه کمر درد شدیدی داشت و این کمر درد تا زمان شهادتش ادامه داشت و دائم تحت مراقبت پزشک بود.

بعد از حادثه انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی یک روز حاج احمد آقا از بیت امام زنگ زدند و به ما گفتند که بنا به دستور امام حفاظت از جان آقای رجایی امری است واجب و حتی یک روز آیت‌الله شیرازی نیز گفته بود که «من خیلی نگران جان آقای رجایی هستم و باید مواظب او بود.» ایشان به ما گفته بودند که همه روز برای او آیت‌الکرسی بخوانیم.

